

گفتگوی اختصاصی توانا با رضا علامه زاده

رضا علامه‌زاده (متولد ۱۹۴۳) کارگردان، منتقد فیلم و نویسنده ایرانی است. او در شهر ساری متولد شده‌است و کارگردانی را در آکادمی فیلم و تلویزیون در سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۹ فراگرفته‌است. به جز فیلم‌سازی وی به طور منظم به کار نوشتن و چاپ کتاب کودکان نیز مشغول است. او فیلم‌سازی را در دانشگاه‌های هالینز ویرجینیا (آمریکا) و لیدز متروپولیتن (انگلستان) و همچنین مرکز آموزش رادیو و تلویزیون در هلند تدریس می‌کند. او از سال ۱۹۸۳ ساکن هلند است.

رضا علامه زاده: مخاطب پراکنده، بزرگترین مشکل سینمای فارسی زبان خارج از کشور است



با چه انگیزی‌های فعالیتتان را در سینما آغاز کردید؟

من سینما را نزدیک ۴۰ سال پیش شروع کردم. در واقع من دانشجوی اولین دوره مدرسه سینما در ایران بودم. قبل از این که تلویزیون ملی ایران کارش را رسماً شروع کند، کلاس‌هایی را برای آموزش فیلم‌سازی، امور فنی فیلم‌سازی دایر کرده بود و من جز اولین گروه دانشجویانی بودم که آن جا رفتم. دبیر دبیرستان بودم که کارم را ول کردم و رفتم در زمینه سینما تحصیل کردم، سال ۱۳۴۷ بود. از دوران کودکی نیز به دلیل فقر و شرایط جامعه‌ای که من در آن بزرگ شدم و نابرابری همیشه من را به سمت گرایش‌های اجتماعی می‌کشید، و وقتی سینما را شروع کردم، طبعاً تمایلاتم به این طرف بود و خوب حرف زدن درباره این مشکلات نیز در دوران شاه کار ساده‌ای نبود.

شما بیشتر به لحاظ آکادمیک با سینما درگیر بودید. فکر می‌کنید کدام سینمای تجربی و یا سینمای دانشگاهی کدام برای سینمای ایران بهتر است؟

این پرسش همیشه نزد ایرانیان و جهانیان در دنیای هنری مطرح هست که آیا تحصیل آکادمیک در زمینه هنر ضروری است یا نه. من خودم شخصا معتقدم که بسیار اهمیت دارد، بسیار کمک کننده هست ولی کافی نیست. استعداد و مهم تر از آن پشتکار لازم است. کار هنر کار بسیار سنگینی است و هنرمندی که هنر را به عنوان اصلی ترین وظیفه زندگی اش تلقی نکند، موفق نخواهد بود. هنر کار جنبی نیست یعنی شما اگر اهمیت ندهید، اگر همه زندگی، توان، انرژی و استعدادهایتان را به کار گیرید، باز هم کم است برای هنر. در زمینه سینما به لحاظ این که کار تکنیکی است، با تکنیک سرو کار دارد، با تکنیک به وجود آمده، با تکنیک تغییر می کند، رو این حساب شناخت تکنیکی که تحصیل لازمه اش است، در زمینه سینما بسیار لازم است. مثلاً ممکن است در مورد شاعری چون با تکنیک سرو کار ندارد، خیلی لازم نباشد ولی در سینما ما خیلی با مسائل تکنیکی مثل مونتاز سرو کار داریم این هست که من فکر می کنم تحصیل خیلی خیلی تعیین کننده است.

یک هنرمند برای اینکه بتواند در جامعه تاثیرگذار باشد باید داری چه ویژگی هایی باشد؟
به هر حال خلاقیت و نوآوری در کار هنر تعیین کننده است. در هر شرایط و جامعه ای خلاقیت و نوآوری معنی خودش را دارد. در جامعه ایران لا اقل طی این چند دهه ای که من در کشور بودم، اصلی ترین مساله ما مساله نا برابری و عدم رعایت حقوق انسانی اکثریت افراد جامعه توسط قدرتمندان بوده. من خودم شخصا نمی توانم تصور کنم که آدم در جامعه بتواند تاثیر بگذارد بدون آن که اصلی ترین مشکل جامعه را ببیند. این که پرداختن به مسائل این چنینی کار ساده ای نیست و مشکل است، سر جای خود ولی این که کسی تلاش هم نکند تا مسائل جامعه را از طریق هنر منتقل کند، از نظر من معنی ندارد. گمان می کنم که در درجه اول هنرمند باید توانسته باشد این باور را در مخاطبش ایجاد کند که در حرف هایش صداقت دارد و به اصطلاح نان به نرخ روز خور نیست و او هم خودش دردمند است و چون هنرمند است، طبعاً به زبان هنر دردش را بیان می کند. اگر این باور در مخاطب ایجاد شود، آن وقت هنرمند تاثیر گذار می شود. به طور مثال شاملو در دهه آخر زندگی اش به دلیل آن که در چند دهه ما قبلاًش توانست در جامعه ثابت کند که یک انسان دردمند است و همدل است با جامعه اش، و چون استعداد هنری، توان هنری داشت، قدرت شعر داشت، این درد را در شعر بیان کرد، و این باور به او در اکثریت جامعه پیدا شده که توانست شاملو را شاملو کند که هر جمله اش در دهان ها بچرخد و حرفش اهمیت پیدا کند به لحاظ این که خود او طی سالیان سال این باور را در مردم ایجاد کرده بود. اگر صداقت در کار هنری نباشد، مردم تاثیر نمی پذیرند، بخاطر همین است که بسیاری از هنرمندان حرف های اجتماعی زیادی هم می زنند، ولی گذرا است، هیچ تأثیر ندارد بخاطر این که کسی باور نمی کند که این از درد برمی خیزد.

اهداف کوتاه مدت و بلند مدت شما چه بوده؟ به کدام یک از اهدافتان رسیده اید و روی کدام ها باید بیشتر کار کنید؟

من شاید از هنرمندانی هستم که مشکلات اساسی برای بیان حرف هایم بیشتر از توانم بوده. سالیان سال کارهایم در جامعه ای که مخاطبم هست ممنوع بوده. من هیچ وقت شانس این را پیدا نکردم که با تماشاجی در ایران در تماس مستقیم باشم. در خارج از ایران امکاناتی فراهم شد ولی اصل مخاطبین من داخل ایران هستند و من برای آن ها کار می کنم. یا سال های زندان بود یا سانسور دوران شاه بود که آثارم را از مردم جدا می کرد یا همین دوران تبعید، این است که من خودم شخصا هیچ وقت فرصت نکردم که اثرات کارهایم را به آن شکل ببینم و همش فکر می کنم خیلی عقبم، بخشی از آن را ناتوانی های خودم می دانم ولی بخشی دیگر هم بخاطر شرایطی است که من در آن بودم و هستم و فکر می کنم به میزانی که علاقه دارم و تلاش می کنم، نتوانستم تأثیر گذار باشم، من این کمبود را به طور خیلی جدی احساس می کنم. همش احساس می کنم که در سن ۶۸ سالگی و با ۴۰ سال حضور در محیط هنری کشور، چه به صورت نویسندگی چه به صورت فیلم ساز، ممکن است کارهایم از نظر تعداد عنوان ها پربار باشند ولی حقیقتش این است که خودم این احساس را ندارم و احساس می کنم که خیلی بیشتر از این می توانستم انجام دهم ولی شرایط نگذاشت یا به دلیل ناتوانی های شخصی خودم.

مخاطبین اصلی شما چه کسانی بودند؟ زبان و تکنیک هایی که برای ارتباط با مخاطبین تان انتخاب کردید بیشتر نزدیک به زبان عموم مردم بوده و یا نخبگان؟ و اگر هر کدام از این ها بوده چرا این گروه را برگزیدید؟

در بسیاری از کارهایم سعی کرده‌ام که مخاطبینم نخبگان نباشند، اما در برخی از کارهایم حس می‌کرده‌ام که موضوعاتی نیست که عموم مردم به آن حساسیت داشته باشند و اگر بر نخبگان تاثیر بگذارید، آن‌ها هستند که به دیگران منتقل می‌کنند. اعتقاد دارم که یکی از راه‌های رسیدن به توده وسیع‌تر خود نخبگان هستند یعنی هر نخبه‌ای شبکه‌ای از افراد غیر نخبه دارند که به آن‌ها اعتماد دارند، و وقتی شما بتوانید با آن‌ها صحبت کنید، با یک پُل ارتباطی به دیگران می‌رسید یعنی در واقع هدف نهایی همان جمع وسیع‌تر است و شما به نخبگان پاس می‌دهید تا آن‌ها هر کدام پیام را به اطراف خود برسانند. من عموماً سعیم بر این بوده که مستقیم کارهایم را انجام دهم ولی همه کارها این طور نبوده مثلاً فیلمی که در روسیه ساختم که درباره دوره استالین بود، و یا کتابی که در همان رابطه نوشتم مخاطبین من بیشتر روشنفکران چپ بودند که نشان بدهم در آن دوران چه فاجعه‌ای رخ داد و ما چشممان را بسته بودیم، یا نمی‌دانستیم و یا می‌دانستیم و به روی خودمان نمی‌آوردیم، این کتاب بارها تجدید چاپ شده. زمانی که من کتاب سیاحت نامه محرمانه را می‌نوشتم دقیقاً می‌دانستم که مخاطبین من چه کسانی هستند، روشنفکران چپ که خودم هم جز آن‌ها بودم و داشتم با آن‌ها صحبت می‌کردم. این نمونه‌ای است از چیزی که خودم می‌دانستم.

شما جریان های فیلم سازی در داخل ایران در حال حاضر را چگونه ارزیابی می کنید؟
تا آن جان که امکان دارد، سینمای داخل ایران را دنبال می‌کنم، فیلم‌ها را می‌بینم و اخبار را دنبال می‌کنم. آن چه که به طور خلاصه می‌توانم بگویم این است که در دهه اخیر دو جریان از بدنه اصلی سینمای ایران جدا شد. یک دهه بعد از انقلاب یک سینمای گلخانه‌ای جشنواره‌ای خنثی بود که خیلی هم گرفت و چند فیلم درخشان هم داشت ولی آن چند فیلم درخشان جریانی را ایجاد کرد که آن جریان دیگر به نظر من درخشان نبود. مثلاً فیلم کیارستمی خانه دوست کجاست که فیلم بسیار زیبایی بود، خیلی با ارزش است اما جریانی که بعداً ایجاد شد و فیلم‌های مشابهی ساخته شد یک سینمای بی‌خاصیتی را موجب شد و تنها تکرار همان حرکت بود و چون یک سینمای بی‌خطر بود خیلی هم رشد کرد. اما یک دهه، یک دهه و نیم پس از سینمای گلخانه‌ای، در خود سینما یک جریان باریک اجتماعی ایجاد شد و از آن سینمای گلخانه‌ای جدا شد مثل فیلم‌های جعفر پناهی، فیلم‌های جعفر پناهی قبل از دایره همان جریانی بود که قبلاً صحبتش را کردم مثل بادکنک سفید، فیلم‌هایی که کیارستمی نماینده اش بود و دیگران آن را تکرار می‌کردند. اما گروهی از هنرمندان رفته اند در مسیر سینمای اجتماعی که البته محدود است و در حدی است که در جمهوری اسلامی امکان ساختش فراهم است. و بسیاری از هنرمندانی که در این جریان بودند، الان زندانی هستند و تحت فشار هستند. از طرف دیگر یک سری از حزب الهی‌ها نیز وارد جریان شدند و آن‌ها چون این امکان را داشتند که حتی با رژیم شوخی کنند، چون از خودشان بودند، از این امکان استفاده کردند و شروع کردند به ساختن فیلم‌های کم‌دی و هیچ کس دیگری که از تبار خود اسلامیون نبود، نمی‌توانست این فیلم‌ها را بسازد، چون این جریان به خودی‌ها اجازه داده شده بود، آن‌ها نیز از این جریان استفاده کردند. الان دیگر در سینمای ایران آن سینمای خنثی هنری تمام شده. خود کیارستمی هم دوره اش سر آمده.

پس به نظر شما این جریان جشنواره ای سینما به مخاطبین سینما در داخل ایران هم ضربه زده؟ چون در داخل هم این بحث هست که این جریان به غیر از چند استثنا حتی نتوانسته هزینه های فیلم های خودش را از راه فروش به دست بیاورد؟ مگر از طریق جوایز و جشنواره ها؟
از راه دور مشکل است بدانم که مساله به چه ترتیبی بوده و تمایل مردم عادی به سینما چگونه بوده. کسانی که در خود ایران بودند، فضا را می‌دیدند. من نمی‌دانم فضای مردم چه بوده. اینکه مثلاً فیلم کیارستمی را می‌گذاشتند و یا نمی‌گذاشتند اکران شود، این‌ها عواملی هست که من نمی‌توانم زیاد وارد آن شوم. ولی این را می‌توانم بگویم که دوره‌ای از سینمای ایران، آن دوره‌ای که گفتم سه، چهار تا فیلم ارزشمند درست شد و شروع کرد به تکرار کردن خودش. یک سری فیلم‌هایی هم بود که زمینه اش از قبل از انقلاب وجود داشت مثل طبیعت بی‌جان، از این فیلم‌هایی که بی‌قصه است ولی کشش‌های خودش را نیز دارد، زمینه اش از قبل بود، زمان جمهوری اسلامی که ۱۰ سال کار خوابید و بعد از آن اجازه دادند کیا رستمی و امیر نادری

فیلم‌هایی ساختند که ارزش‌های خودش را داشت ولی بعداً شد به صورت یک روند و همه را کشید به سمت خودش، فیلم‌های تکراری ساخته شد که ارزشی ندارند و ۱۰، ۲۰ سال دیگر حرفی از آن‌ها نخواهد بود.

جریان فیلم‌سازان خارج از کشور در این سال‌ها چگونه بوده؟ به خصوص بعد از انقلاب یک تعدادی از فیلم‌سازان، بازیگران، افراد زیادی از سینمای ایران مهاجرت کردند و ساکن کشورهای دیگر شدند یا تبعید شدند حالا به نوعی حالا تبعید خود خواسته یا هر چیزی که اسمش را بگذاریم. این سینماگران چگونه رشد کردند، چقدر توانستند که مخاطب پیدا کنند، چقدر توانسته‌اند پیامشان را برسانند و این که چقدر توانسته‌اند از فضای خارج از کشور استفاده کنند؟

متأسفانه خیلی کم. مخاطب کم و پراکنده است؛ این بزرگترین مشکل سینمای خارج از کشور است. کار هم پر خرج است. بدون سرمایه‌گذاری سینما نمی‌تواند روی پای خودش بایستد. تلاش‌هایی انجام شد، پرویز صیاد دو تا فیلم ساخت، اولش هم خیلی گرفت ولی دیگر عملاً از نظر مالی نتوانست امکانش را فراهم کند، کسی که اولین فیلم سینمایی در تبعید را ساخت، بعد از دو فیلم عملاً از فیلم‌سازی کنار کشید، بقیه کارهایش تأثیری است به لحاظ این که از نظر امکان، عملی‌تر است، خرج زیادی ندارد. خود من فیلم سینمایی ساختم و با این که خیلی هم به فستیوال‌ها رفت ولی عملاً نتوانست خرجش را تامین کند، کسی هم با پیش‌نگذاشت که فیلم سینمایی بیشتری ساخته شود. فیلم‌های کوتاهی ساخته شد از امکاناتی که دولت‌ها یا تلویزیون‌ها می‌دادند، چند تا هم من ساختم ولی عملاً راهی باز نکرد. من خودم شخصاً خیلی فیلم ساختم ولی این را به حساب حرکت کلی نمی‌گذارم. من خودم توانستم این جا با تلویزیون کار کنم و ۱۰، ۱۲ تا فیلم ساختم برای تلویزیون که ۳، ۴ تا آن‌ها با موضوعات ایرانی بودند باقی هم ربطی به موضوعات ایرانی نداشت بنابراین کمتر برای هموطنان من شناخته شده است. بیشتر جوانان نسل دومی که در کشورهای اروپایی آمریکایی تحصیل کردند، فیلم‌هایی ساخته‌اند، فیلم‌های زیبا هم هستند ولی به سختی می‌شود آن‌ها را فیلم‌های در تبعید تلقی کرد. عملاً خیلی مشکل است، بدون مخاطب و آن هم در این حد پراکنده، کار خیلی سخت است و نه تنها کار جلو نرفته و تعداد فیلم‌ها بیشتر نشده بلکه کمتر هم شده به نسبت سال‌های اول. این برداشت من از حرکت کلی سینمای خارج از کشور است.

فکر می‌کنید سینماگران ایرانی که در خارج هستند چگونه می‌توانند مخاطبین ایرانی خودشان را با مخاطبین خارجی ادغام کنند. یعنی کارهایی که ارایه می‌شود فقط ایرانیان و یا ایرانیان خارج از کشور نباشند. بگذارید سوال را اینطور هم مطرح کنم که آیا سینماگران ایرانی در خارج در جامعه‌ای که خودشان الان زندگی می‌کنند توانسته‌اند ادغام شوند و کارهایی با مخاطبین دوگانه و یا حتی چندگانه به دست بیاورند؟ این که آدم سعی کند آثاری خلق کند که این اثر هم برای مخاطب ایرانی و هم غیر ایرانی باشد، کار ساده‌ای نیست و بعد هم این دو فرهنگی بودن گاهی حسن است و می‌تواند باعث باروری بشود، ولی گاهی، مشکلات و گرفتاری‌های بیشتر است مخصوصاً برای آدم‌های نسل من. من ۴۰ ساله بودم آمدن هلند، آدم ۴۰ ساله یک آدم جا افتاده است و باز من توانستم همان ۲ سال اول فیلم بسازم و جز فیلم‌سازی هم کاری نکردم، شغلم همان بوده و توانستم که کارم را ادامه دهم یعنی همیشه با شغلم بودم و توانسته‌ام که جا بیفتم به نسبت دیگر همکارانم که از من خیلی توانا تر هستند که از کارشان دور افتادند. با وجود این دوگانگی فرهنگی برای آدم‌هایی مثل ما که در سن بالا آمدم خیلی کار را مشکل می‌کند، کار ساده‌ای نیست. آن فیلم اولی که ساختم خوب دو فرهنگی در آن است و خیلی هم گرفت ولی بعد از آن چندین فیلم نامه نوشتم که باز همین مسائل در آن بود ولی نگرفت. این دو فرهنگی بودن برای من مشکل بود، نه خودم می‌توانستم چیزی بنویسم و فیلمی بسازم که ربطی به فرهنگ و سوابق من نداشته باشد نه این جامعه می‌پذیرفت.

شما چشم انداز ایران را چگونه می‌بینید به عنوان یک فیلم‌ساز آیا تحولات اساسی در ایران را پیش رو می‌بینید؟

خیلی دلم می‌خواهد جوابم این باشد که تحولات خیلی نزدیک در پیش است. چون تحولات که همیشه در پیش است، به هر حال هیچ جامعه‌ای بدون تحول نمی‌ماند ولی این که چشم انداز کوتاه مدت را چگونه می‌بینم،

حقیقتش نگاه سیاسی مشخصی ندارم بلکه بیشتر آرزوهایم را می‌گویم، دلم می‌خواست که جامعه ما از این فضای رکود در می‌آمد و صدای مردم برای آزادی، دموکراسی و برابری دوباره شنیده می‌شد.

و می‌توانید در باره اکران فیلم "تابوی ایرانی" توضیح بدهید؟ ایده این فیلم از کجا آمده و چه کارهایی برای ساخت آن انجام شد؟
اولین نمایش فیلم تابوی ایرانی همین دسامبر 2011 در لس آنجلس برگزار شد. آنقدر در این روزها در باره اش حرف زده ام که تکرارش را لازم نمی‌بینم. اگر سری به این سایت بزنید مصاحبه های متعددی در این زمینه در آن می‌بینید.

<http://www.facebook.com/iraniantaboo?sk=wall#!/iraniantaboo?sk=wall>
فقط این را می‌گویم که من با ساختن این فیلم که یکی از مشکل‌ترین و سنگین‌ترین کارهای زندگی ام بود احساس می‌کنم بار سنگینی را که بر دوشم احساس می‌کردم به مقصد رسانده ام. باقی حرف‌ها را می‌گذارم بعد از اینکه فرصت دیدن فیلم برای هموطنان عزیزم فراهم شد.

(متن پیاده شده مصاحبه تلفنی است.)

+++++

برچیده تبرستان از توانا 2012-2-5

<http://www.tavaana.org/video-detail.jsp?videoitemid=0101141870701301899184305&clipnum=1&lang=fa>